

دیپلمات صنعت مُد

۱۱۳ سال پس از «کریستین دیور»

ویت‌ترین

روزبه میدانی
طراح و پژوهشگر
صنعت مُد

کریستین دیور در حال پرو یکی از محصولاتش |

دانشت، متولد شد و اولین فعالیت هنری خود را با برپایی یک نمایشگاه هنری از افراد صاحبنامی چون ژرژ براک، پابلو پیکاسو، ژان کوکتو و ماکس ژاکوب آغاز کرد و در ادامه، کار

طراحی پوشاک را در سال ۱۹۳۵ آغاز کرد. ابتدا طرح‌های خود را به مجله فیکارو(Le Figaro) می‌فروخت و بعد به‌عنوان دستیار طراح استخدام شد. در طول جنگ جهانی دوم در جنوب فرانسه خدمت کرد اما در سال ۱۹۴۱ به پاریس بازگشت و در سالن طراحی بزرگتری مشغول به کار شد. در سال ۱۹۴۶ با وجود پیشنهاد عالی، طراحی لباس را نپذیرفت اما یک سال بعد خانه مد خود را تأسیس کرد و نقطه اوجی را در صنعت مد جهان سبب شد. او خون تازه‌ای را به رگ‌های صنعت مد فرانسه خسته از جنگ تزریق کرد و با استفاده از طرح‌های انقلابی که الهام گرفته از باغ گلی در نرماندی که دست‌پرورده مادرش در زادگاهش بود، حیات را به پایتخت مد جهان یعنی پاریس بازگرداند. در سال ۱۹۴۷ که اولین نمایش عمومی طرح‌های دیور بود، در پایان این برنامه، با نمایش مجموعه کاپشن‌های مربعی خود و مدل‌های جدیدی از لباس‌هایی که شانه‌ها در برجسته نشان می‌داد، نخستین تکانه‌های ناشی از انقلاب در مد را آغاز کرد. دیور در ادامه با استفاده از موقعیت کشوری که تازه از جنگ رها شده بود و تمام نگاه‌های معطوف به آن در اون‌یفرم‌های نظامی خلاصه شده بود، با ارائه طرحی با عنوان نگاه جدید، که ترکیبی از کمربندی تنگ که محکم بسته

می‌شود و دامنی حجیم بود، ظرافت زنانه را به منصفه ظهور رساند. او همچنین توانست آن را به‌عنوان یک چشم‌انداز و نظریه جدید در صنعت مد مطرح کند، به گونه‌ای که هنوز تأثیرات خود را بر این حوزه حفظ کرده است. او با اینکه تنها ۱۰ سال پس از تأسیس خانه مد خود(The Dior fashion house) در زادگاهش، در قید حیات بود (او در ۲۴ اکتبر ۱۹۵۷ در ایتالیا درگذشت) اما هنوز هم پیشرو تعیین‌کننده در صنعت جهانی مد است و راز ماندگاری آن را باید پیشرو بودن ذهنی او و مهم‌ترین آنها تغییر در لباس‌هایی که از نوعی پارچه ابریشمی استفاده می‌کرد دانست. جز این، نقب زدن به علاقه‌اش به باغبانی در طراحی و انتخاب پارچه و رنگ و نام مجموعه‌های خود که از گل‌ها وام می‌گرفت، هم در این موفقیت بی‌تأثیر نبود. اما از همه مؤثرتر، روشی بود که مانند نقاشی، روی طرح پارچه‌ها آورد و نگاه‌ها را مجذوب خود ساخت. این موضوع، باعث شد تمام منتقدان تحت تأثیر قرار گیرند تا جایی که منتقد مجله ووگ(Vogue) در مطلبی به صراحت اشاره کرد ما مدام به این ادعان داشتیم که اروپا دیگر تمام شده است، اما با نمایش دیور، احساس می‌کنم یک انقلاب در مد ایجاد شده که باید به این نبوغ نوآورانه تعظیم کرد.

یک نویسنده برای آخر هفته خوانندگان «ایران» چند کتاب خوب معرفی می‌کند

چند پیشنهاد خاص در جه یک

شیوه روایت اوست که معمولاً در عرض پیش می‌رود و مدام بین واقعیت و خیال پرسه می‌زند. در این مجموعه داستان‌می‌توان ردپای بعضی از شخصیت‌های رمان قبلی طلوعی را با همان نام مشخصات دید مثل «مهران جولایی». هفت گنبد با نگاهی به هفت پیکر نظامی نوشته شده. در واقع نویسنده عصاره ساختار و مضمون داستان‌های نظامی را گرفته و در قالب روایتی نو و امروزی ریخته. ماجرای هر داستان یا هر گنبد در یکی از کشورهای همسایه ایران می‌گذرد. سوریه،



عراق، ارمنستان، گرجستان، عمان، افغانستان و لبنان هفت کشوری هستند که نویسنده خودش ادعان دارد برای شناخت جغرافیا و فرهنگ آنها به تک‌تک کشور سفر کرده. در این کتاب نیز مضمون غنایی و عاشقانه بر تمام داستان‌ها چیره است. عشق به زنی راهبه، عشق به دختر یک زن چریک در انقلاب ظفار عمان، عشق به دختری ناشناس در هواپیمای... و زبان و کلمات در داستان‌های طلوعی شخصیت و رنگ خود را دارند و صرفاً برای ارائه اطلاعات به کار نمی‌روند. در هنگام خواندن داستان‌ها، از ساختار زبان و واژگان هم می‌شود با به پای روایت و تعلیق داستانی لذت برد.

جادوگران. فعلاً دو جلد از کتاب منتشر شده و بقیه جلد‌ها به مرور منتشر خواهند شد. بهرنگ مافی با ترجمه‌ای خوشخوان و منسجم، برای اولین بار خوانندگان ایرانی را با این اثر فانتزی مهم و سترگ آشنا می‌کند. کسانی که از خواندن کتاب‌هایی نظیر ارباب حلقه‌ها و نغمه آتش و بیخ لذت می‌برند هرگز این کتاب را از دست ندهند. سومین کتاب «افتاده بودیم در گردنه حیران» نوشته حسین لعل بذری است که آن هم در سال جاری و با همکاری نشر نیمائز ۱۲ کتابفروشی‌ها شده است. این کتاب شامل ۱۰ داستان کوتاه است. از ویژگی‌های آن می‌توان به نثر پخته و گاه شاعرانه، استفاده از لهجه‌ها و گویش‌ها و جغرافیای متنوع داستانی اشاره کرد. تم غالب در اکثر داستان‌ها مرگ است هر چند نویسنده نگاهی تلخ و تیره و تار به مرگ ندارد. در تار و پود تک‌تک داستان‌ها آنچه با به پای مرگ پیش می‌آید عشق است. روایان داستان‌ها اغلب درگیر موضوع عشق هستند، چه شهید گمنامی که پیکرش هنوز پیدا نشده و همسرش هر هفته می‌رود بالای گور خالی‌اش و چه جوانی که گلیوش را به‌خاطر عشق بریده و در فضایی خیال‌گونه مدام ذکر محبوس را می‌گوید. نویسنده انگار در حسرت گذشته‌ای قلم می‌زند که دیگر نیست، گذشته‌ای نوستالژیک، مملو از خاطرات و بوهای خوش و آدم‌های ژال و یکرنگ. حضور شخصیت‌های افغانستانی در چند داستان و نگاه انسانی و پر مهر نویسنده به آن‌ها، به‌عنوان همسایگانی با زبان و فرهنگ مشترک، از ویژگی‌های بارز مجموعه است. کتاب بعدی «هفت گنبد» نوشته محمد طلوعی است. این کتاب هم در سال جاری و با همکاری نشر افق در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است. از ویژگی‌های شاخص داستان‌های طلوعی،

«گفت‌وگوی جادوگر بزرگ با ملکه جزیره رنگ‌ها»، نوشته جمشید خانیان یکی از کتاب‌هایی است که خواندن آن را به مخاطبان نوجوان پیشنهاد می‌دهم، کتابی که با همکاری نشر افق در سال جاری منتشر شده‌است. به‌گمانم جمشید خانیان یکی از معدود نویسندگانی است که به خوبی از پس لحن و زبان و روایت نوجوانانه برمی‌آید. شاید بتوان پیوندی نزدیک بین راوی این کتاب و کتاب دیگر خانیان، یعنی «طبقه هفتم غربی» پیدا کرد. هر دو نوجوان‌هایی هستند با روحی لطیف و شاعرانه و غرق در عالم خیال. در این رمان نوجوانی به‌نام رهی به‌عنوان مدل نقاشی به خانه زنی نقاش می‌رود که نام او را گذاشته «ملکه رنگ‌ها». نویسنده مخاطبش را در بین بوه‌ها و رنگ‌ها و حس‌ها و خاطره‌ها غرق می‌کند و ذره‌ذره بنا اندوهی که بر جان ملکه رنگ‌ها چنگ انداخته آشنا می‌کند. رهی کم‌کم درمی‌یابد که حضور او به‌عنوان مدل نقاشی در آن خانه دلیلی پنهان دارد. و ظاهر داستان ساده به نظر می‌رسد اما ساختار و شخصیت‌پردازی آن پیچیده، میناتور و دقیق و عمیق است. یکی از کتاب‌های نوجوان خیلی خوبی است که امسال خواندم. اما دومین کتاب «چرخ زمان» نوشته رابرت جردن به ترجمه بهرنگ مافی است که با همکاری نشر پریان در همین سالی که در آن هستیم منتشر شده است، چرخ زمان یکی از مطرح‌ترین آثار فانتزی است که طرفداران بسیاری در جهان دارد. رند ال‌تور و دوستش مت، بعد از حمله ترالک‌ها (موجوداتی اهریمنی) به مدهده‌شان، از آزارهای غریبی خبردار می‌شوند. رویاهایی دلهره‌آور بر هر دو شان ظاهر می‌شود که از اتفاقاتی شوم در آینده خبر می‌دهد. آنها ناخواسته راهی سفری پر ماجرا و حماسی می‌شوند. سفری مملو از اشباح و شیاطین و

کتاب

مهدی رجبی
نویسنده کودک و
نوجوان

منوچهر نودری |



پروین سلیمانی |



محب اهری |

می‌شود. «چند می‌گیری گریه کنی» آخرین فیلمی بود که نودری در سال ۱۳۸۴ در آن بازی کرد.

حسین کسبیان: آرایشگاه‌زیا

زنده یاد حسین کسبیان که متولد ۱۲ بهمن ۱۳۱۲ در تهران بود و ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۵ نیز درگذشت، از جمله بازیگرانی بود که بازی‌های بسیار شیرین و دلپذیری داشت. او طی سال‌های حضورش در عرصه هنر، در بیش از ۲۰ سریال تلویزیونی و ۲۳ فیلم سینمایی بازی کرد که از میان آنها می‌توان به سریال «آرایشگاه‌زیا» و فیلم سینمایی «مادر» ساخته زنده یاد علی حاتمی اشاره کرد که در آنها کسبیان بازی‌های کم‌دی جالبی داشت.

پروین سلیمانی: چنگال طاهره خانم

بتول سلیمانی‌خو با نام هنری «پروین سلیمانی» یکی از بازیگران زن سینمای ایران بود که ۲۲ خرداد ۱۳۰۱ در تهران چشم به جهان گشود و ۱۲ خرداد ۱۳۸۸ درگذشت. او که مادر بزرگ «ماه چهره خلیلی» است، در ۷۷ فیلم سینمایی و سریال‌های بسیاری بازی کرد. با این حال، بسیاری او را با نقش «طاهره خانم» در سریال «تعطیلات نوروزی» به یاد دارند که با چنگال به دنبال باز کردن درهای هتل بود.

مرتضی احمدی: کلاه قرمزی و پسر خاله

زنده یاد مرتضی احمدی که متولد ۱۰ آبان ماه ۱۳۰۳ در تهران بود و ۳۰ آذر ۱۳۹۳ درگذشت، بازیگر سینما و تلویزیون، صدابیشه و خواننده‌ای بود که با صدای خاص و منحصر به فرد در آثار زیادی حضور داشت و نقش‌های کم‌دی زیادی را ایفا کرد. فیلم‌های «کلاه قرمزی و پسر خاله»، «مردی که زیاد می‌دانست» و سریال‌های «فروشگاه» و «خواسنگاری پرماجر» از جمله سریال‌هایی بودند که احمدی در آنها بازی کرد. مجموعه «شکرستان» آخرین کاری بود که وی آن را روایت می‌کرد.

رشید اصلانی: سمندون

رشید اصلانی که متولد ۱۳۱۰ بود و در ۲۹ مرداد ۱۳۸۱ نیز درگذشت، از جمله بازیگران طنز سینما و تلویزیون بود که به خاطر ویژگی‌های جسمانی‌اش به او لقب «آقا کوجولو جهان» را داده بودند. بازیگری که شاید خیلی‌ها او را با بازی در سریال «سمندون» به یاد داشته باشند.



عکس‌نگار فردا

می‌زنم، می‌روم به سرما و زمستان و دوشنبه‌های سرد. می‌روم تا مثل همیشه کارم را شروع کنم، زمستان زیر ۵ درجه است. شهر کمی روشن‌تر شده، من سردم نیست. روباه سردش نیست.

بیرون مغازه، صدایش در جزئی غریب، غرق می‌شود و ادامه می‌دهد: «روزی این زبون بسته هم افتاده دست ما، صبح‌ها به خاطر این زودتر از همیشه مغازه رو باز می‌کنم، الان یک ساله...» از مغازه بیرون

شده تا تخم مرغ از دست مغازه دار بگیرد. روباه با یوزه باریک و سری که انگار باید مدام مواظب حرکات دیگران باشد وارد مغازه شده، تخم مرغ را برمی‌دارد و می‌رود.

مغازه دار می‌گوید: «سهم هر روزشه، میاد یکی یکی بر می‌داره و می‌ره، روزی چهار تا تخم مرغ، همیشه اول صبح میاد، قبل روشنایی، سیر که شد می‌ره تا فردا.» مغازه دار یک گوشه مغازه را نشاند می‌دهد و ادامه می‌دهد: «گاهی وقتا تخم مرغ شکسته‌ها رومی‌ذارم اینجا، روباه میاد می‌شیند کنار این تخم مرغ‌ها، لب‌ن‌ن زنه

تا بپش نگم.» مغازه دار بر می‌گردد و چند قوطی از قفسه بر می‌دارد و جا به جا می‌کند و می‌گوید: «به چچه‌ها سپردم مدیونید اگه من نبودم، این روباه بیاد و گرسنه از در این مغازه بره.» چشمش را می‌دوزد به جایی